نظر به نهضت امام حسین«علیه‌السلام» و تاریخِ امروزین ما

بسم الله الرّحمن الرّحیم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِك‏

1- با نظر به روح تاریخی که حضرت سیدالشهدا در آن تاریخ نهضت خود را شکل دادند و با توجه به آن‌که آن حضرت انسان معصومی بودند که حرکات و سکنات‌شان برای ما حجّت است. می‌خواهیم امروزِ خود را در نسبت با آن حضرت معنا کنیم و در این رابطه به نقطه‌های آغازین آن نهضت نظر می‌کنیم.

2- تلاش برای فهم کربلا در کنار عزاداری برای حضرت اباعبدالله با تعالی بخشی به مخاطب همراه است. ما حق نداریم مردم را از فهم تاریخی کربلا محروم کنیم و یا گمان کنیم آن نهضت بزرگ قابل فهم نیست. هرچند که سخت رازآمیز است و باید فکر کرد حضرت زینب، چه چیزی را برای خود و فرزندان‌شان دنبال می‌کنند که بنا دارند فرزندان‌شان از این رخداد تاریخی محروم نباشند؟

3- مسلّماً تفاوت فهم‌های متفاوت از یک رخداد تاریخی ریشه در پیش‌فهم‌های یک ملت دارد. تشنگی بشر امروز برای فهم حقیقتِ یک رخداد آن‌چنان نیست که با چند سخنرانی تمام شود. هزاران بُعد از آن رخداد را باید مدّ نظر قرار داد و اصرار بر آن‌که آن رخداد بزرگ را طوری تقلیل دهیم که همه فهم شود، عملاً مانع می‌شود تا از سیره اولیای الهی در این زمان بهره‌مند شویم و در عمل دچار مشکل خواهیم شد زیرا کربلا در عین تقدّم زمانی‌اش، از ما دور نیست ولی ناصرالدین شاه و رضاخان از ما دور است. چون ما هیچ سخنی با امثال رضاخان نداریم ولی با کربلا سخن‌های زیادی داریم که بشنویم و بفهمیم. درک وجودی خاصی با کربلا داریم که مربوط به مبانی وجودی و فطرت ما می‌باشد هرچند از نظر زمانی نسبت به آن رخداد دور هستیم، زیرا احساس همبستگی و یگانه بودن، چیز دیگری است.

4- اگر ما امروز بخواهیم چیزی باشیم و در توهّم زندگی نکنیم باید حقیقت را مطابق این زمان کشف کنیم. هر کس این را می‌تواند در خود تجربه کند که امام حسین حقیقت انسانی در همه تاریخ می‌باشند ولی اگر آن حضرت را به تاریخ خود نیاوریم عملاً به حقیقت نمی‌رسیم و بیگانه شدن نسبت به حقیقت، موجب پوچی و سرگردانی در زندگی است.

5- معاویه متوجه جایگاه اجتماعی حضرت امام حسین می‌باشد و به یزید توصیه می‌کند تا آن‌جا که ممکن است با آن حضرت مدارا کند. در وصیت خود به یزید می‌نویسد: حسین بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا را زیر نظر بگیر. زیرا مردم او را بسیار دوست دارند و در میان مردم مقام ممتازی دارد. صله رحم را با او به‌جا آور و با او مدارا کن. زیرا مدارا با حسین و رعایت حال او اوضاع تو را اصلاح می‌کند. حال اگر او علیه تو کاری کرد، امیدوارم خداوند تو را در مقابل او به کمک همان کسانی که پدرش را کشتند و برادرش را تنها گذاشتند، یاری کند.

آنچه معاویه متوجه نبود سایه روحانی و تأثیرگذار حضرت اباعبدالله بعد از معاویه بود که عملاً روح‌ها و ذهن‌های مردمان را متوجه آن حضرت نموده بود و جایگاهی برای حاکمیت یزید در مدینه که مرکز بزرگان جهان اسلام به حساب می‌آمد، نمانده بود و معنای سلطه جریان اُمویان همچنان بی‌رنگ و بی‌رنگ‌تر می‌شد و به همین جهت یزید بعد از مرگ معاویه به والی مدینه یعنی ولیدبن‌عتبه نامه‌ای می‌نویسد و ابن‌ اعثم این‌طور آن را توصیف می‌کند: «ثم کتب إلیه فی صحیفة صغیرة کأنها أذن فأرة: أما بعد فخذ الحسین بن علی و عبدالرحمن بن أبی بکر و عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمر بن الخطاب أخذا عنیفا لیست فیه رخصة، فمن أبی علیک منهم فاضرب عنقه و ابعث إلی برأسه». یزید در نامه کوچکی که مانند گوش موش بود به ولید نوشت: حسین بن علی و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بن خطاب را بگیر و با آن‌ها به شدت رفتار کن تا بیعت کنند و به هیچ عنوان به آن‌ها اجازه کار دیگری نده. هر کدام که از بیعت خودداری کردند، گردنش را بزن و برای ما بفرست.(الفتوح، ج5، ص10)

نامه فوق نشان می‌دهد که حاکمیت یزید، به‌خصوص در مدینه کاملاً متزلزل است و تلاش دارد با بیعت‌گرفتن از چهره‌های شناخته شده مخصوصاً با بیعت‌گرفتن از حضرت اباعبدالله به نوعی حاکمیت خود را تثبیت کند. حاکمیتی که رنگ و بوی فرهنگ اموی دارد تا اسلامی.

6- ولید بن عتبه والی مدینه امام حسین را خواست و نامه یزید را به حضرت نشان داد و خواست که از آن حضرت بیعت بگیرد. حضرت در ابتدا خواستند به نحوی موضوع را به بعد موکول کنند و جلسه را ترک کنند، ولی وقتی مروان بن حکم اصرار داشت در همان مجلس بیعت گرفته شود، حضرت با برخورد تندی که با مروان کردند در خطاب به ولید فرمودند: «أَیُّهَا الاَمیرُ! إِنّا أَهْلُ بَیْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنا فَتَحَ اللّهُ وَ بِنا خَتَمَ، وَ یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْر قاتِلُ النَّفْسِ المحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلی لا یُبایِعُ لِمِثْلِهِ، وَ لکِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَیُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَالْبَیْعَةِ»(طبری، ج 7، ص 216). اى امیر! ما از خاندان نبوّت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محلّ نزول رحمت الهى مى باشیم. خداوند با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالى که یزید مردى است فاسق، مى گسار، قاتل بى گناهان و آن کسى که آشکارا مرتکب فسق و فجور مى شود. بنابراین، هرگز شخصى مانند من، با مردى همانند وى بیعت نخواهد کرد! ولى به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته‌تریم. حضرت متذکر درک حضوری از خود در آن تاریخ در عالم می‌شوند که بسی والاتر از آن است که با شخصی چون یزید بیعت کنند و حاکمیت او را به رسمیت شناسند و همین امر معلوم می‌کند کربلا با چه هویتی به ظهور آمد و ما با چه نگاهی می‌توانیم به آن نزدیک شویم تا به حضرت اباعبدالله و شخصیت آن‌چنانی حضرت نزدیک شویم. چیزی که در این روزگار همچنان باید مدّ نظرها باشد، وگرنه هویت تشیع و حسینی بودن ما که معنای حقیقی ما می‌باشد؛ گم می‌شود و با نوعی سردی و افسردگی در نسل آینده روبه‌رو خواهیم بود.

7- بحث در دو نوع حاکمیت بر بشریت و به‌خصوص بر جامعه اسلامی است. یک نوع حاکمیت، حاکمیت افراد قدرت‌طلبی است که در طمع حاکمیت بر مردم به هر کاری دست می‌زنند و یک نوع حاکمیت، حاکمیت حق و عدالت است. لذا وقتی فردای آن شب حضرت با مروان بن حکم روبه‌رو شدند و مروان اصرار داشت امام حسین«علیه‌السلام» با یزید بیعت کنند زیرا به گفته او آن کار برای دنیا و آخرت امام بهتر است و در نتیجه نه در دنیا آسیبی می‌بینند و نه یزید مزاحم عبادت فردی حضرت می‌شود. حضرت اباعبدالله در جواب مروان فرمودند: «إنّا لله وإنّا إلیه راجعون وعلی الإسلام السلام إذا بُلیت الأُمّة براعٍ مثْل یزیدٍ. یا مروان أترشدنى لبیعةِ یزیدٍ ویزید رجل فاسق؟ إنّا لله وإنّا إلیه راجعون، اگر امت اسلامی به سرپرستی مثل یزید مبتلا شود با اسلام باید وداع کرد. ای مروان! مرا ارشاد و راهنمایی به بیعت با یزید می‏کنی در حالی که او مرد فاسقی است؟(لهوف، ص 20).

امام دغدغه حاکمیت حق و عدالت را دارند، حتی اگر بر سر این دغدغه جان خود و فرزندان‌شان به خطر بیفتد. زیرا در بودنی که حق و عدالت در میان است انسان احساس زندگی کردن دارد. بر عکسِ آن نوع زندگی که اشرافیت و تجمل در آن است ولی احساس زندگی و شور ایمانی در آن نیست. امری که ما در امروز تاریخ خود همچنان به آن نیاز داریم.

8- امام حسین تصمیم می‌گیرند از مدینه به سوی مکه خارج شوند و در این فاصله چندین مرتبه به زیارت جدّ بزرگوارشان رسول خدا می‌روند. در یکی از آن زیارت داریم که عرضه داشتند: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّهِ! اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ فاطِمَهَ، اَنَا فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ، وَ سِبْطُکَ فی الْخَلَفِ الَّذی خَلَّفْتَ عَلى اُمَّتِکَ، فَاشْهَدْ عَلَیْهِمْ یا نَبِىَّ اللّهِ. اَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونی وَ ضَیَّعُونی وَ اَنَّهُمْ لَمْ یَحْفِظُونی، وَ هذا شَکْواىَ اِلَیْکَ حَتّى اَلْقاکَ»(مقتل خوارزمی، ج 1، ص 186) سلام بر تو اى رسول خدا! من حسین پسر فاطمه‌ام؛ منم فرزند دلبند تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امت به یادگار گذاشتى. اى پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یارى من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند؛ این درد و دلی است از من نزد تو، تا آن‌گاه که تو را ملاقات کنم.

حضرت در این زیارت در عین درد و دل، موضع خود را نسبت به شرایط پیش‌آمده با رسول خدا در میان می‌گذارند و افق شهادت را با جدّ خود به میان می‌آورند و این است راز آن پاک‌بازی که در کربلا به ظهور آمد. زیرا عرضه می‌دارند: «هذا شَکْواىَ اِلَیْکَ حَتّى اَلْقاکَ» این شکایت من به پیشگاه تو است تا آن‌که به ملاقات تو آیم.

9- شب بعد، قبل از حرکت به سوی مکه به زیارت قبر رسول خدا می‌روند و در مناجات با خداوند عرضه می‌دارند: «اَللّهُمَّ! إِنَّ هذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّد وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّد وَ قَدْ حَضَرَنِی مِنَ الاَْمْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ، اَللّهُمَّ! وَ إِنِّی اُحِبُّ الْمَعْروُفَ وَ أَکْرَهُ الْمُنْکَرَ، وَ اَنَا أَسْأَلُکَ یا ذَالْجَلالِ وَ الاِکْرامِ بِحَقِّ هذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فیهِ مَا اخْتَرْتَ مِنْ أَمْری هذا ما هُوَ لَکَ رِضىً»؛(مقتل خوارزمی، ج 1، ص 186) بار الها! این قبر پیامبر تو محمّد است و من فرزند دخت محمّدم. از آنچه براى من پیش آمده است آگاهى. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو اى خداوند صاحب جلال و بزرگوارى مى خواهم به حقّ این قبر و کسى که در آن است راهى را که خشنودى تو در آن است برایم مقرّر دارى. حضرت اباعبدالله به صورتی مشخص از خداوند می‌خواهند راهی در پیش رویشان بگشاید که مورد رضای خدا و پیامبر خدا باشد و این نشان می‌دهد که در آن موقعیت به دنبال راهی هستند که بهترین راه باشد و خداوند آن را به میان آورد.

10- شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که در ابتدای حرکت بعضی از اطرافیان حضرت و نه یاران آن حضرت ، تا آن حدً با حضرت همراهی نمی‌کردند و حضرت به نحوی آن‌ها را قانع می‌کردند که نباید با یزید بیعت کنند و فعلاً باید به مکه بروند. از جمله ملاقاتی که حضرت با عُمَر اَطرف فرزند حضرت علی داشتند و یا ملاقاتی که با محمد حنفیه داشتند و البته پس از آن ملاقات وصیت‌نامه‌ای را نوشتند و به محمد حنفیه دادند که نکات مهمی در آن نهفته است. حضرت می‌فرمایند: «إنِّي لَمْ‏ أَخْرُجْ‏ أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي»[[1]](#footnote-1)من براى سركشى و عداوت و فسادكردن و ظلم‏نمودن از مدينه خارج نشدم بلكه نهضت من براى اصلاح امت جدّم مى‏باشد، من در نظر دارم امر به معروف و نهى از منكر نمايم، من مى‏خواهم مطابق سيره جدم رسول خدا و پدرم على بن ابى طالب‏«عليهماالسّلام» رفتار نمايم.

سپس امام«عليه‌السلام» در دل شب از مدينه خارج شدند. و عملاً امام دامنه نهضتی را در مقابل ما گشودند که مبنای آن نهضت، برگشت به تاریخی است که با رسول خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» آغاز شد و جریان اُموی بنا داشت با حفظ ظاهر اسلامی، تاریخ جاهلیت ادامه یابد چیزی شبیه کاری که جریان روشنفکرِ غرب‌زده در این زمانه نسبت به انقلاب اسلامی در پیش گرفته و می‌خواهد انقلاب اسلامی را به عنوان تاریخی که ماورای تاریخ جاهلیت مدرن شروع شده، نبیند. تاریخی که می‌خواهد امور قدسی را به بشریت برگرداند. این است معنای حضور در کربلا در تاریخی که در آن به‌سر می‌بریم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - بحارالأنوار، ج 44، ص 329 [↑](#footnote-ref-1)